



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

در بحث اصلاح بین‌الناس به‌عنوان یک اصل در تربیت اجتماعی به ادله مراجعه کردیم که هشت آیه و تعدادی روایت بود از مجموعه آیات و روایات دو حکم استفاده شد:

اولاً: اصلاح بین‌الناس امری مستحب است و البته مستحب بسیار مؤکد؛

ثانیاً: در موارد خاصه‌ای که فساد بالایی مثل مقاتله، تلف اموال یا هرج و مرج است بر اساس آیه شریفه و ادله‌ای که وجود دارد، اصلاح واجب است.

- پس یک حکم الزامی و یک حکم ترجیحی داریم و اصل در اصلاح همان حکم ترجیحی و ندبی مؤکد است ولی مواردی مبدل به وجود و الزام می‌شود.

- حکم استحبابی و ندبی به‌عنوان قاعده همه درجات اصلاح را می‌گیرد چون اصلاح مقابل نوعی فساد است و اگر حکم الزامی باشد ذهن ما این الزام را منصرف به جایی می‌کند که اصلاح و سازش ناظر به یک فساد قابل قبولی باشد و حکم الزامی در جایی که روابط خیلی گرم نیست را شامل نمی‌شود ولی دایره حکم استحبابی خیلی وسیع است و همه مراتب اصلاح فساد بین دو طرف را می‌گیرد، ولو فسادهای خیلی رقیق مثلاً قهر نیستند و رفت و آمد دارند ولی دل‌خوشی ندارند و خیلی گرم نیستند، چون اصلاح مستحب شد این مفهوم به شمول خود باقی می‌ماند؛ صلاح مقابل فساد است و همین‌که رابطه گرم نیست، نوع من الفساد است و اصلاح شمول دارد.

نکات

نکته اول

در مقدمات بحث، برحسب فرضی که حکم الزامی بود می‌گفتیم اصلاح مقابل فساد است و آن فساد باید یک فساد ملموس و محسوسی باشد نه مطلق عدم گرم بودن روابط دو طرف در حکم مستحبی دایره اصلاح خیلی وسیع می‌شود و حتی در جایی که روابط صمیمی نیست، می‌شود گفت نوع من الفساد آنجا وجود دارد و باید اصلاح کرد؛



نکته دوم

با توجه به اینکه اصل در حکم اصلاح ندب و استحباب و ترجیح مؤکد شد، حتی نسبت به دفع تیرگی روابط بین افراد یا گروه‌ها ولو در مراتب نازله شمول دارد و مستحب است که روابط را خوب کند، چون حکم استحبابی است انصرافی به مرتبه‌ای ندارد.

نکته سوم

اصلاح امر تعلق به اصلاح گرفته است که در مواردی ندبی و گاهی الزامی است؛ خود عمل اصلاح مراتب و درجات مختلف دارد؛ گاهی اصلاح در حدی است که رفع نزاع و مصادمه می‌کند، مثلاً دعوا داشتند در دادگاه بودند و پولی داد که دعوا رفع بشود اما دل‌هایشان خیلی صاف نشده فقط در ظاهر از دعوا دست برداشتند، این یک درجه است تا درجه‌ای که چنان کار تربیتی و اخلاقی می‌کند که دلشان را کاملاً نزدیک می‌کند. پس اصلاح مراتب دارد و از رفع نزاع ظاهری تا آنجایی که به ایجاد الفت و صمیمیت قلبی بین دو گروه یا دو تشکیلات یا دو نفر می‌رسد و دلیل هم اطلاق دارد: «اصلحوا بین اخویکم، اصلحوا بینهما، اصلاح ذات‌البین افضل من عامه صلاه و الصیام» همه این‌ها اصلاح ذات‌البین است. در درجات اولیه ممکن است بیشتر یک کار اجتماعی به حساب می‌آید و بعد تربیتی آن خیلی برجسته و نمایان نباشد اما در مراتب عمیق کاملاً امر تربیتی و اخلاقی می‌شود یعنی موعظه می‌کند و تغییری در شخصیت آن‌ها می‌دهد.

پس ابتدا رفع نزاع ظاهری است که بعد تربیتی آن، یک عمل اجتماعی است اما در روش‌های تربیتی اخلاقی که تغییر شخصیت می‌دهد و کاری می‌کند که دلشان با هم نرم بشود، بعد قلبی و تربیتی آن قوی‌تر می‌شود. خطابات که گاهی مستحب و گاهی واجب کرده‌اند، همه درجات فعالیت‌های اصلاح اجتماعی بین افراد را می‌گیرد اعم از درجات خیلی سطحی یا لایه‌های عمیق که جنبه‌های تربیتی و اخلاقی دارد «اصلحوا بین اخویکم» همه مراتب را می‌گیرد. نکته مهمی که کمتر جایی بحث شده این است که حکم هم به تعداد این درجات منحل می‌شود.

پس همه درجات را می‌گیرد و حکم هم منحل می‌شود؛ از اینکه دعوی دو کشور مسلمان را بردارد، اصلحوا تا اینکه دلشان را به هم صاف کند، باز اصلحوا تا اینکه چنان با هم خوبشان کند که در یک جبهه اسلامی قرار بگیرند، آن هم اصلحوا، با عمل به یک درجه تکلیف ساقط نمی‌شود. به صورت خودکار این امر در اینجا منحل شده،



بر حسب دامنه فسادى که در روابط این‌ها است تا درجه‌ای که فساد از بین برود اصلحوا صدق می‌کند؛ بنابراین مطلب سوم در ذیل اصلاح بین‌الناس این است که اصلاح اعم است از «رفع النزاع و الصدام ظاهراً تا ایجاد الالفه و التقریب روحی و قلبی باطناً» و با عمل به یک درجه یک تکلیف عمل شده است درجات بعد خطاب به تکلیف جدیدی است و این انحلال بر حسب لایه‌ها و درجات اصلاح یک انحلال واقعی در خطاب است و به همین دلیل اوامر متعدد می‌شود، یعنی وقتی دو نفر با هم کینه دارند بعد از هم شکایت کردند و به جان هم پریدند، اینجا به ظاهر ما یک خطاب داریم که این را اصلاح بکن، ولی وقتی به عمق بروید درجات دارد و در درجاتی واجب است، مثل رفع دعوا و اقتتال مثلاً در جایی که مقاتله دارند، معاهده‌ای بین آن‌ها درست کرد که مقاتله از بین رفت و وجوب تمام شد ولی خطابات بعدی هنوز هست که مستحب است این‌ها را الفت بدهد تا به آن حد کمالی برسد که در روابط بین مسلمانان مطلوب اسلام است. البته درجات استحباب هم بعید نیست قائل بشویم و عقل می‌فهمد که استحباب درجات دارد.

نکته چهارم

اصلاح ناظر به ارتباطات است، اعم از ارتباطات میان دو فرد، دو گروه، دو سازمان، دو تشکیلات، دو قوم، دو ملت، یا دولت و مردم همه این‌ها را می‌گیرد، ولی تا جایی که بحث ناسازگاری و ارتباطی میان دو فرد یا جمع باشد یا ناسازگاری درون اقوام یا غیر اقوام باشد، این‌ها اطلاق دارد، ولی قوامش به روابط است.

نکته پنجم

اصلاح که مورد تأکید است، یک کار معالجه‌ای و درمانی است و این قاعده، خیلی قاعده پیشگیرانه نیست. ظهور قاعده این است که ناسازگاری و فسادى در روابط میان فردی یا میان جمعی رخ داده و او مأمور است که آن را معالجه بکند اما اگر الان چنین چیزی نیست، آیا اصلحوا شامل پیشگیری این عمل می‌شود یا نه؟ قدر متیقن ظهور دلیل این است که یک عمل درمانی است یعنی فساد یا ناسازگاری رخ داده و می‌گوید آن را اصلاح کن، شاید نتوانیم پیشگیری را قائل بشویم چون مفروض همه این‌ها «ان طائفتان اقتتلا اصلحوا بینهما» بقیه ادله که قتال ندارد ولی می‌گوید اصلاح ذات‌البین یا چیزهایی از این قبیل، مفروض این است که یک خبری است و می‌گوید برو اصلاح



بکن؛ اما اگر می‌خواهد پیشگیری بکند، بعید است اصلحوا صدق بکند مگر در جاهایی که به قوت قریب الی الفعل به سمت یک به هم ریختگی و اختلاف می‌رود که بعید نیست اصلحوا صدق بکند؛ و لذا سه حالت دارد:

- گاهی اصلاح در مقام درمان است که قدر متیقن دلیل است،
- گاهی اصلاح در مقام پیشگیری یک امر محقق‌الوقوع است یعنی نشانه‌های آن ظاهر شده که بعید نیست عرفاً اصلحوا آن را بگیرد؛ مثلاً در آستانه جنگ هستند و احتمال قطعی جنگ وجود دارد، بعید نیست که خود اصلحوا آن را بگیرد یا با القاء خصوصیت بگوییم آن را هم می‌گیرد، پس قسم دوم پیشگیری از امری است که کالمحقق است.
- حالت سوم پیشگیری در امور احتمالی است، ممکن است بشود، ممکن است نشود که بعید است اصلحوا آن را بگیرد.

نکته ششم

متعلق اصلاح چه کسانی هستند، آیا فقط مؤمن است یا غیر مؤمن را هم می‌گیرد؟ ولو اینکه تعدادی از ادله اختصاص به مؤمن داشت اما با توجه به اطلاقاتی که در ادله دیگر بود، مطلق مسلمان و حتی غیرمسلمان در آنجایی که کافر ذمی یا معاهد است، آن‌ها را هم می‌گیرد برای اینکه اصلحوا بین‌الناس در خود آیه سوره انفال داشتیم و وجهی ندارد که آن را حمل بر مؤمن و مسلمان کنیم. ادله مثبتین بودند، یعنی یک طایفه مؤمن داشت، یک طایفه مسلم داشت، یک طایفه هم ناس داشت و ادله مؤمن و مسلم تأکید بیشتری دارد اما اطلاق بین‌الناس سر جای خود هست، چون این خطابات مثبتین هستند مثبت و نافی نیستند که مطلق حمل بر مقید بشود؛ و لذا اطلاقاتی که در آیات و روایات داشت که اصلحوا بین‌الناس و قید مؤمن و مسلم نداشت به اطلاق خود باقی می‌ماند و چون با خطابات دیگر مثبتین هستند حمل مطلق بر مقید نمی‌شود؛ فقط اصلاح بین‌المؤمن تأکد دارد، بین‌المسلم، در درجه بعد است و درعین حال خطاب عام وجود دارد که بین‌الناس انجام بشود؛ منتهی در کافر یا غیرمسلمی که اسلام برای آن ارزشی قائل است مثل ذمی یا معاهد و امثال این‌ها، معلوم می‌شود که اصلاح بین مسلمین یا مؤمنین یا غیرشان مشمول اطلاق است یا بین مسلم و مؤمن یا کافر و مسلم شمول دارد و خطابات این را دربر می‌گیرد.



نکته هفتم

مطلب هفتم اطلاق حیث روشی اصلاح است، روش‌های اخلاقی تربیتی یا شیوه‌های پیشرفته‌ای که با مشاوره است یا شیوه‌های فنی است همه مشمول اصلاح می‌شود در حقیقت همان کاری که مشاور انجام می‌دهد و به جای اینکه موعظه‌ای بکند عملیات مشاوره‌ای فنی را انجام می‌دهد برای اینکه کینه زن و شوهر را رفع کند یا فعالیت‌های فنی روان‌شناسانه و تربیتی و مشاوره‌ای و یا فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به شکل‌های کلان سیاسی و مذاکرات و نشست‌ها همه را می‌گیرد که در واقع هم روش‌های روان‌شناختی و مشاوره‌ای و درمانی است، هم روش‌های راهنمایی و ارشادی است و هم روش‌های سیاسی و اجتماعی کلان یا خردی است که در مذاکرات و امثال این‌ها انجام می‌شود. هم مصادیق اصلاح با این‌ها تفاوت پیدا می‌کند چون این عملیات مشاوره یا راهنمایی فرق می‌کند و می‌تواند مصداق آن اصلاح بشود و هم مقدماتش شمول دارد در حدی که می‌تواند باید مقدمات را فراهم بکند برای اینکه اصلاح را ایجاد بکند، آنجایی که واجب است واجب و آنجا که مستحب است، مستحب.

نکته هشتم

اگر اصلاح مستلزم یک معصیتی از جمله کذب باشد، چطور است؟ علی‌القاعده کار نیک را با معصیت نباید انجام داد مگر در جایی که در مقام تراحم امری از اهمیت بالاتری برخوردار باشد و تکلیف به اصلاح وجوبی باشد؛ مثلاً برای دفع جنگ یا کشت و کشتار از باب تراحم می‌شود محرمانی را مرتکب شد. البته در اصلاح ذات‌البین فراتر از قانون تراحم ادله‌ای وجود دارد که کذب در مقام اصلاح جایز است و حتی جایی که اصلاح مستحب است، می‌گوید کذب حرام برای آن جایز است چون اطلاق دارد. غیر از بند اول بقیه در موضوع و متعلق اصلاح بود.

نکته نهم

حکم عینی است یا کفایی؟ که گفتیم کفایی است؛ در اعمالی که به نحو مستحب یا واجب خطاب به آن تعلق می‌گیرد، خطاب به همه است، ولی با انجام یک نفر تمام می‌شود، عقل می‌گوید این واجب کفایی یا مستحب کفایی است، چون هم وجوب و استحباب عینی داریم و هم کفایی و اینجا با قرینه عقلیه کفایی می‌شود.



نکته دهم

واجب توصلی است یا تعبدی؟ توصلی است و توصلی محض هست.

نکته یازدهم

تعیینی یا تخییری است؟ در ظاهر تعیینی است و جایی که مستحب است حتماً استحباب تعیینی دارد که قلبشان را به هم نرم بکند، صلحشان بدهد، اما در تکلیف اصلاح واجب «إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (حجرات/۹) ممکن است کسی بگوید که وجوب تخییری است.

یک راه این است که این‌ها را سازش بدهد یا نمی‌تواند سازش بدهد ولی یک قدرت فائقه‌ای دارد که نمی‌گذارد این‌ها به جان هم بیفتند. بعید نیست بگوییم این تنها جایی است که اصلحوا در آنجا تخییری است یا اصلاح بکند یا با قدرت فائقه خود نمی‌گذارد به جان به هم بیفتند. اگر بگوییم اصلاح است، مصداق این می‌شود ولی اگر گفتیم اصلاح بر آن صدق نمی‌کند، آن وقت باید بگوییم عقل می‌فهمد و قرینه لبیه داریم که اصلاح تخییری است نه تعیینی؛ اما غیر از این مورد که احتمال دارد بگوییم ممانعت از بالا اصلاح نیست، احتمال دارد اصلاح باشد و اگر اصلاح باشد تعیینی است. اگر اصلاح نباشد، آن وقت تخییر می‌شود؛ اما سایر مراتب اصلاح که غالباً مستحب است تعیینی است و ظاهر خطاب هم تعیینی بودن است؛ یعنی باید اقدام به این اصلاح بکند. روش‌های تخییری عقلی است و شرعی نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین